

www.salampnu.com

سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

www.salampnu.com

به نام خداوند جان و خرد

مسعود سعد سلمان

با کوشش: دکتر مجید سرمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

اهداف کلی درس

– آشنایی با زندگی و جنبه های ادبی ، اشعار و اندیشه مسعود سعد سلمان

- خواندن صحیح اشعار برگزیده مسعود سعد سلمان را بادر نظر گرفتن

ضوابط دستوری

– تشخیص معادل امروزی لغات ، ترکیبات و اصطلاحات به کار رفته در اشعار .

– تشخیص آرایه های به کار رفته در اشعار مسعود سعد

•

– تشخیص وزن اشعار •

– معنی کردن اشعار به زبان فارسی امروزی •

- درک اندیشه های مسعود سعد و انعکاس
مسائل اجتماعی

و تاریخی در اشعار او •

مسعود سعد سلمان

قصیده ۱: چون نایِ بینوایم از این نایِ بینوا ...

قصیده ۲: دوش در روی گنبدِ خضرا...
[قصیده ۱](#)

قصیده ۳: دلم از نیستی چو ترسانی است ...

قصیده ۴: چو مردمان شبِ دیرنده عزمِ خواب کنند...
[قصیده ۲](#)

قصیده ۵: چون منی را فلک بیازارد...
[قصیده ۳](#)

قصیده ۶: باد خزان روی به بُستان نهاد...
[قصیده ۴](#)

قصیده ۷: چو سوده دوده به روی هوا برافشانند...
[قصیده ۵](#)

قصیده ۸: فریاد مرا زین فلک آینه کردار...
[قصیده ۶](#)

قصیده ۹: تخم گشت ای عجب مگر سخنم ...
[قصیده ۷](#)

قصیده ۱۰: دلم ز انده بی حد همی نیاساید ...
[قصیده ۸](#)

اهداف درس

– علت اینکه مسعود سعد خود را به نای تشبیه کرده .

– تشخیص اینکه ابیات چه مطالبی را می خواهد بیان کند .

– تعیین موارد دستوری در اشعار .

قصیده ۱: رهوا نایِ بینوایم از لیس نایِ بینورا...

چون نایِ بینوایم از این نایِ بینوا

شادی ندید هیچ کس از نایِ بینوا

با کوه گویم آنچه از او پُر شود دلم

زیرا جواب گفته من نیست جز صدا

شد دید تیره و نخورم غم ز بهر آنک

روزم همه شب است و صباحم همه مسا

قصيده ۱: رهروا ناي بينو ليم از ليم ناي بينو...

انده چرا برم چو تحمل ببايدم

روی از که بايدم که کسی نيست آشنا

هر روز بامداد بر اين کوهسار تند

ابری به سان طور زيارت کند مرا

برقی چودست موسی عمران به فعل و نور

آرد همی پديد زجيب هواضيا

قصیده ۱: رهبرِ فایِ بینوایان از لیسِ فایِ بینوایان...

گشت ازدهای جانِ من این ازدهای چرخ

ورچه صلاح رهبرِ من بود چون عصا

بر من نهاد روی و فرو برد سربس

نیرنگ و سحر خاطر و طبعم چو ازدها

در این حصار خفتنِ من هست بر حمیر

چون بر حمیر گویم ، خود هست بر حصار

قصیده ۱: رهوفا نایِ بینوایم از لیس نایِ بینورا...

چون باز و چَرغ ، چرخ همی داردم به بند
گر در حذر غُرابم و در رهبری قَطا

بنگر چه سودمند شکارم که هیچ وقت
از چنگ روزگار نیارم شدن رها

زین سُمج تنگ چشمم چون چشم اَکمه است
زین بام پست پشتم چون پشت پارسا

قصیده ۱: رهوا نایِ بینوایم از لیس نایِ بینورا...

ساقط شدست قوتِ من پاک اگر نه من

بر رفتی ز روزنِ این سُمجِ باهبا

با غم رقیقُ طبعم از آن سان گرفت انس

کز در چو غم در آید گویدش مرحبا

با روزگار قمرِ همی بازم ای شگفت

نایدش شرم هیچ که چندین کند دغا؟

قصیده ۱: رهوا فایِ بینوایم از لیس فایِ بینورا...

گر بر سرم بگردد چون آسیافلک

از جای خود نجنبم چون قطبِ آسیا

آن گوهری حسامم در دست روزگار

کاخرِ برونم آرد یک روز در وغا

در صد مصاف و معرکه گر کند گشته‌ام

روزی به یک میقال به جای آید این مضا

قصیده ۱: رهوفا نایِ بینوایم از لیس نایِ بینوایم...

مسعود سعد! گردش و پیچش چرا کنی

در گردش حوادث و در پیچش عنا؟

خودرو چو خس مباش به هر سرد و گرم دهر

آزاده سرو باش به هر شدت و رخا ...

توضیحات

- نای : (اول در مصراع اول) نی ، از سازه‌های بادی .
- بینوا : (اول در مصراع اول) بی‌آهنگ ، بی‌نغمه ، ساکت .
- نای(دوم) : نام زندان سیاسی شاهان غزنوی- جناس تام .
- بینوا : (دوم) بی‌توشه ، بین دو بینوا جناس تام- واج آرایبی .
- صدا : انعکاس صوت .
- از او : از آن ، از نای .
- تیره : سیاه ، نابینا .
- مَسَا : شام .
- میان «روز و شب» و «صبح و مسا» آرایه طباق .

توضیحات

- انده بردن : غمّه خوردن .
- باییدن : لازم بودن . // روی : ظاهراً به معنی چاره .
- روی از که بایدم ؟ : به چه کسی روی آورم .
- تند : تیز . // طور : کوه طور که در شبه جزیره سینا واقع است .
- برق : آذرخش ، صاعقه .
- دست موسی : از معجزات موسی (ع) .
- موسی عمران : (اضافه بنوّت) موسی بن عمران .
- به فعل و نور : از جهت کردار و درخشندگی . // جیب هوا : (اضافه استعاری) ، گریبان هوا ، هوا . // ضیا : روشنایی ، نور .
- اشاره است به آیه «و نَزَعَ يَدَهُ فَازَا هِيَ بِيضًا لِلنَّاطِرِينَ» (شعرا ۲۶/۳۳) : دستش را بیرون آورد در نظر بینندگان سپید می‌نمو .

توضیحات

- اژدها (azi- dahaka) : جانوری افسانه‌یی به شکل سوسمار بزرگ دارای دو بال که آتش از دهان آن می‌جهد . // اژدهای چرخ : (اضافه تشبیهی) یکی از صور فلکی نیمکره شمالی است .
- صلاح : نیکی و نیکوکاری . // عصا : منظور عصای موسی است ، میان دو اژدها جناس تکرار است .
- نیرنگ : (nirang) سحر .
- سحر : جادو کردن ، کنایه از شعر یا نثر عالی .
- خاطر : قریحه . // طبع : قریحه شعری .
- حصار : قلعه نای ، زندان نای . // حصیر : زیراندازی که از نی یا برگ خرما بافند ، بوریا . // حصا : سنگریزه . // در این بیت میان حصار و حصیر جناس اشتقاق (اختلاف مصوت بلند) و میان حصار و حصا جناس مزیل است .

توضیحات

- چرغ : پرنده‌یی شکاری . // حَذْرُ : پرهیز .
- غُرَاب : کلاغ .
- قَطَا : مرغی است که سنگ‌خوار نامیده می‌شود .
- اشاره به ضرب‌المثل عربی است : فَلَانٌ أَحْذَرُ مِنْ غُرَابٍ وَأَهْدَى مِنْ الْقَطَا : فلانی دوراندیشتر از کلاغ و راهنماتر از قطاست . میان «چرغ و چرخ» جناس مطرف است ، در نام پرنندگان هم آرایهٔ مراعات‌النظیر به کار رفته است .
- سودمند شکار : صفت و موصوف مقلوب ، شکار سودمند .
- چنگ : دست . // روزگار : (اضافهٔ تشبیهی) . // نیارستن : نتوانستن .
- سُمُجٌ : زندان زیرزمینی . // أَكْمَهُ : نابینای مادرزاد .
- چون پشت پارسا : کنایه از خمیده ، گوژ . میان «پشت و پشت» جناس خطی است .

توضیحات

- ساقط شدن : نابود شدن ، از بین رفتن .
- پاک : قید است ، کاملاً .
- بر رفتمی : بالا می‌رفتم ، ی : جواب شرط .
- هَبا : گرد و غبار که در هوا پراکنده است .
- رقیق طبع : صفت و موصوف مقلوب ، طبع رقیق .
- از آن سان : بدان گونه .
- مرحبا : خوش آمدی .
- قَمَر باختن : قمار کردن .
- دغا : مکر و فریب .
- هیچ : قید نفی ، ابداً .

توضیحات

- قطب : میله‌یی که در وسط سنگ زیرین آسیاست ، سنگ رویی به دور آن می‌گردد .
- قطب آسیا : (اضافه تخمیمی) .
- گوهری : امیل .
- حُسام : شمشیر .
- گوهری حسام : شمشیر برنده ، جوهر دار .
- وَغَا : جنگ .
- مَصَافّ : جمع مَصَفّ ، محل صف بستن ، میدان جنگ و رزمگاه .
- معركة : رزمگاه ، میدان جنگ .
- مَضَا : بریدن ، قطع کردن شمشیر .

توضیحات

- گردش و پیچش : بیتابی ، میان این دو کلمه در مصراع «ترادف» است .
- عَنَا : رنج .
- خُودرُو : هرزه .
- دهر : روزگار ، زمانه .
- شَدَّت : سختی .
- رَخَا : فراخی روزی ، میان «سرد و گرم» و «شدت و رخا» آرایه طباق است .

اهداف درس

– تشخیص موارد دستوری در اشعار

– معنی کردن اشعار به زبان امروزی

قصیده ۲: دوش در روی گنبدِ خضرا...

مانده بود این دو چشم من عمدا

دوش در روی گنبدِ خضرا

رنگِ زنگار داشت روی هوا

لونِ آنقاس داشت پشتِ زمین

پرده‌یی پُر ز لؤلوی لالا

کله‌یی بود پُر ز دُرّ یتیم

قصیده ۲: ووش ور روی اکتبرِ خمضرا...

راست بالاش در خورِ پهنا

آینه رنگ عیبیهی دیدم

کامد از اختران همی پیدا

مختلف شکلهای همی دیدم

کمری داشت بر میان جوزا

افسری بود بر سراکلیل

قصیده ۲: ووشی وری کبیرِ خضر...

راست پروین چو هفت قطره شیر
بر چکیده به جامه خضرا
فرقدان تا چو دیدگان هزبر
شد پدید از کرانِ چرخ دو تا
بر کران دگر بنات النعش
شد گریزان چو یک رمه ز ظبا

قصیده ۲: روش و روی کبیرِ خمضرا...

همچو من در میان خلق نحیف

در میانِ نجومِ نجمِ سُها

گاه گفتم که مانده شد خورشید

گاه گفتم که خفت ماه سما

که نه این می‌برآید از پسِ خاک

که نه آن می‌بجنبند اندروا

قصیده ۲: روشی در روی کبیرِ خمضرا...

شده خرسند اینت هول و بلا

من بلا را نشانده پیش و بدو

که مرا هست عمر تا فردا

همتِ من همه در آن بسته

بند بر پای من چو اژدها

مویها بر تنم چو پنجه شیر

قصیده ۲: ووشی در روی کبیرِ خمضرا...

که همه کوه پُر شود ز صدا

نالهُ زار کرد نتوانم

کز دل سنگ بر دمید گیا

اشک راندم ز دیدگان چندان

برهاند به یک حدیث مرا

گر بخواهد ، از این همه غم و رنج

آن چو خورشید ، فرد و بی‌همتا ...

خاصهُ شهریارِ شرق ، علی

توضیحات

- گنبد خضرا : آسمان .
- ماندن : ثابت ماندن .
- عمداً : آرایهٔ موازنه ، میان «پشت و روی» آرایهٔ طباق .
- اَنقاس : جمع نِقَس مرکب ، دوده ، سیاهی .
- زنگار : اکسید مس .
- کَلّه : خیمه‌یی که از پارچهٔ نازک و لطیف سازند .
- درّ یتیم : مروارید کمیاب . در اینجا استعاره از ستارگان است .
- پرده : آسمان .
- لؤلوی لالا : مروارید درخشان منظور ستارگان است .

توضیحات

- آینه رنگ : کبود رنگ .
- عَیْبَه : جامه‌دان .
- عیبهُ آینه رنگ : کنایه از آسمان است .
- بالاش در خور پهنا : طول آن با عرض تناسب داشت .
- راست : درست .
- درخور : متناسب .
- شکله‌ها : صورتهای فلکی .
- افسر : تاج ، دیهیم .
- اِکلیل : نام دو ستاره است .
- جوزا : نام یکی از مَوَر فلکی است .
- میان «افسروکمر» و «سرو و میان» مراعات النّظیر است .

توضیحات

- پروین : شش یا هفت ستاره در صور فلکی است .
- جامه خضرا : لباس کبود ، کنایه از آسمان . در این بیت تشبیه تمثیلی به ار رفته است .
- فَرَقْدَان : نام دو ستاره است .
- تا : همینکه .
- هزبر : شیر .
- کران : کنار .
- چرخ : آسمان ، فلک .
- دو تا : خمیده .
- بنات النَّعْش : هفت ستارگان در شمال و جنوب .
- ظبا : جمع ظَبْیْ ، آهو ، بعضی از ستارگان دبّ اکبر را «ولادِ ظبا» خوانده‌اند .

توضیحات

- سُها : ستارهٔ بسیار کوچک .
- میان «نجم و نجوم» جناس اشتقاق به کار رفته است .
- مانده : خسته .
- ماه سما : ماه آسمان ، ماه .
- این : خورشید .
- پس خاک : پشت زمین ، پشت تپّه .
- آن : مقصود ماه است .
- اندروا : پهلوئی andarvay ، در هوا .

توضیحات

- بلا را پیش نشانیدن : گرفتار بلا شدن .
- بدو : به آن ، به بلا .
- خرسند : قانع .
- اینت : از اصوات است که در مواقع تحسین و تعجب به کار می‌رود ،
عجب .
- هول : ترس .
- همّت در چیزی بستن : اندیشه را به چیزی گماشتن .
- را : در مرا هلامت اضافه است . مرا هست عمر : عمر من است .

توضیحات

- ناله زار : ناله سوزناک .
- کرد نتوانم : نمی‌توانم بکنم ، نمی‌توانم کردن .
- برو دمیدن : روییدن .
- در این بیت آرایه اغراق به کار رفته است .
- حدیث : سخن .
- علی : علی خاصّ یکی از بزرگان دربار غزنوی است که مسعود چند قصیده در مدح او سروده است .

اهداف درس

معانی لغات زیر را بدانید :

– ترسان

– افسان

– کاشان

– تف

– خیره

قصیده ۳: دلم از نیستی چو ترسانی است ...

تنم از عافیت هراسانی است

دلم از نیستی چو ترسانی است

بر تن از آب دیده طوفانی است

در دل از تفّ سینه صاعقه‌یی است

گه تنم خم گرفته چو گانی است

گه دلم باد تافته گویی است

قصیده ۳: دل از نیستی رهو نرسانی است ...

مژه چون آب داده پیکانی است

موی چون تاب خورده زوینی است

بند بر پای من چو ثعبانی ات

روز در چشم من چو اهرمنی است

چون بنفشه ز زخم کف رانی است

همچو لاله ز خون دل رویی است

قصیده ۳: دل از نیستی رهو نرسانی است ...

دیده پُتکیو فرق سندانی است

زیر زخمی ز زخم رنج و بلا

مر مرا خانه‌یی و دربانی است

راست مانند دوزخ و مالک

لب خشکم چرا چو عطشانی است

گر مرا چشمه‌یی است هر چشمی

قصیده ۳: ولع از نیستی رهو نرسانی است ...

همه ساله به کینه دندان است

بر من این خیره چرخ را گویی

نیست یک درد کیش نه درمانی است

نیست درمان درد من معلوم

نیست یک شغل کش نه پایانی است

نیست پایان شغل من پیدا

قصیده ۳: دل از نیستی رهو ترسانی است ...

ویحکا این چه سخت سر جانی است

عجا این چه شوخ دیده تنی است

از فلانی است یا ز بهمانی است

من نگویم همی که محنت من

طالعی آفریده حرمانی است

نیست کس را گُنه ، چو بخت مرا

قصیده ۳: دل از نیستی رهو نرسانی است ...

نیست چاره‌چو روزگار مرا

آسمانی فتاده خذلانی است

نه از این اخترانم اقبالی است

نه از این روشنانم احسانی است

تیز مهری و شوخ برجیسی است

شوم تیری و نحس کیوانی است

قصیده ۳: دلم از نیستی رهو ترسانی است ...

گر چه در دل خلیده اند وهی است ورچه بر تن دریده خُلقانی است

نه چو من عقل را سخن سنجی است نه چو من نظم را سخن دانی
است

سخنم را بُرنده شمشیری است هنرم را فراخ میدانی است

قصیده ۳: دل از نیستی رهو ترسانی است ...

طبع من گر بکاومش کانی است

دل من گر بخواهمش بحری است

رنج و غم ، صیقلی و افسانی است

طبع و دل خنجری و آینه‌یی است

مجلس عقل را گل افشانی است

تا شکفته است باغ دانش من

قصیده ۳: ولع از نیستی رهو نرسانی است ...

لعبتانی که ذهن من زاده‌ست

لهو را از جمال کاشانی است

نیست خالی ز ذکر من جایی

گرچه شهری است یا بیابانی است

نکته‌یی رانده‌ام که تألیفی است

قطعه‌یی گفته‌ام که دیوانی است

قصیده ۳: دل از نیستی رهو ترسانی است ...

بر طبع من از هنر نونو

هر زمانی عزیز مهمانی است

همّتم دامنی کشد ز شرف

هر کجا چرخ را گریبانی است

گر خزانی است حال من شاید

فکرت من نگر که نیسانی است

قصیده ۳: دل از نیستی رهو نرسانی است ...

ور خرابی است جای من چه شود

گفته من نگر که بستانی است

سخن تندرست خواه از من

گرچه جان در میان بحرانی است

تجربت کوفته ولی است مرا

نه خطایی در او نه طغیانی است

قصیده ۳: دل از نیستی رهو نرسانی است ...

سخن فضل را چو میزانی است

قیمت نظم را چو پرگاری است

صبر تن دار نیک خفتانی است

انده ار چه بد آزمون تیری است

که چگونه اسیر ویرانی است

ای برادر برادرت را بین

قصیده ۳: ولع از نیستی رهو نرسانی است ...

با نوا چون هزار دستانی است

بینوایی است مانده بر سختی

با دل خویش گو مسلمان است

تو چنان مشمرش که مسعودی است

بسته در تنگ و تیره زندانی است

مانده در محکم و گران بندی است

کاو اسیر دروغ و بهتانی است

اندران چه همی نگر امروز

توضیحات

- نیستی : فقر .
- ترسان : ترسا ، ترسنده . (ی) در ترسانی ، یای نکره است .
- عافیت : سلامت .
- تَفْ : گرما . میان «صاعقه و طوفان» آرایهٔ تناسب است .
- باد تافته : باد پیچیده مضطرب .
- خم گرفته : خمیده .

توضیحات

- تاب خورده : تاییده .
- زوبین : نیزه کوچک با سری دو شاخه .
- آبداده : گوهردار .
- پیکان : آهن سر نیزه و تیر .
- اهرمن : خرد خبیث ، شیطان . شاید «سیاهی» منظور شاعر است .
- ثُعبان : مار بزرگ .
- کف : دست .

توضیحات

- زخم : ضربت .
- دیده : ظاهراً مشهود است ، رویدادهایی که می‌بینیم .
- پتک : چکش بزرگ .
- فرق : سر ، رأس .
- سندان : آهنی است که فلزات را روی آن می‌کوبند .
- راست : ۲/۷ .
- خانه : اطاق ، در این بیت آرایهٔ لف و نشر مرتب است .
- میان «چشم و چشمه» جناس زاید است .

توضیحات

- خیره چرخ : روزگار لجوج ، زمانه گستاخ .
- کش : که + ش (مفعولی) : که آن را .
- شغل : گرفتاری .

توضیحات

- عجا : (از اصوات) ، شگفتا .
- شوخ دیده : بی شرم .
- ویحکا : (از اصوات) ، وای ، افسوس بر تو . الف پایانی الف اطلاق است .
- سخت سر : خیره سر .
- فلان و بهمان : هر دو از مبهمات اند ، به شخص نامعین دلالت می کنند .
- حرمان : نومیدی .
- آفریده حرمانی : محروم آفریده شده .

توضیحات

- آسمانی فتاده : مقدر ، خواست و تقدیر آسمانی .
- اخترانم : (م) ، مفعولی است .
- روشنانم : (م) مفعولی است ، منظور از روشنان ، ستارگان اند .
- تیز : تند ، سریع .
- مهر : خورشید .
- شوخ : بی‌شرم .
- برجیس : مشتری ، قدما آن را سعد اکبر می‌دانستند .
- تیر : عطارد .
- نحس : بدشگون ، بدیمن .
- کیوان : زحل ، قدما آن را نحس اکبر می‌دانستند .
- میان مهر ، برجیس ، تیر و برجیس مراعات النظیر است .

توضیحات

- خلیده : فرو رفته .
- خُلُقَان : جمع خَلَقُ ، لباسهای کهنه .
- سَخْن سنج : صفت فاعلی ، سخن شناس .
- سَخْن دَان : سخن شناس .

توضیحات

- بحر : دریا .
- صیقل : جلا دهنده .
- افسان : سنگی که با آن کارد و شمشیر و مانند آن را تیز کنند .

توضیحات

- لُعبت : عروسک ، معشوق زیباروی ، منظور مسعود سعد شعر است .
- لهُو : بازی کردن ، آنچه مایهٔ سرگرمی باشد .
- کاشان : خانه ، کاشانه .
- نکته راندن : نکته گفتن ، مسأله‌یی دقیق مطرح کردن .

توضیحات

- دامن کشیدن : ترک صحبت کردن .
- خزانی : پژمرده ، منسوب به خزان .
- شاید : قید شکّ و ظنّ شایسته است .
- نیسان : پر بار ، ماه رومی است ، معادل اردیبهشت ماه .

توضیحات

- سخن تندرست : سخنان منطقی و حساب شده .
- بُحرانی : تغییر حالت و آشفتگی ، در بیت دو تشبیه مضمّن دیده می‌شود : یکی تشبیه اندوه به تیر و دیگری تشبیه صبر به خفتان .
- تجربت کوفته : تجربه آموخته .

توضیحات

- پرگار : وسیله هندسی برای کشیدن دایره و خطوط ، در اینجا منظور وسیله سنجش است .
- سَخْتَن : سنجیدن .
- میزان : ترازو .
- بدآزمون : چیزی که از تجربه نامطلوب بیرون آمده است .
- تن‌دار : (صفت فاعلی) ، دارنده تن ، نگاهبان تن .
- خِفْتان : نوعی جامه که به منظور حفظ تن از زخم به هنگام جنگ می‌پوشیدند آن را قزاگند گویند ، جوشن .

توضیحات

- بانوا : آواز خوان .
- مَشْمُوش : حساب مکن او را .
- چَهْ : زندان ، سیاه چال .
- بُهْتان : مصدر است به معنی دروغ بستن و افتراء ، تهمت .

اهداف درس

-تشخیص معادل امروزی لغات ، ترکیبات واصطلاحات به کار رفته
در
اشعار

– تشخیص وزن اشعار .

– معنی کردن اشعار به زبان فارسی امروزی .

بگو مروماه شبِ دیرنده عزمِ خوابِ کسند...

چو مردمان شبِ دیرنده عزمِ خواب کنند
همه خزانه اسرارِ من خراب کنند

نقابِ شرم چو لاله ز روی بردارند
چو ماه و مهر سر و روی در نقاب کنند

رُخَم ز چشمم هم چهره تَذَرُو شود

چو تیره شب را هم گوند
اهداف درس

هو مروماہ شبِ ویرنده عزیم خوارب کتند...

تنم به تیغ قضا طعمهٔ هزبر نهند

دلم به تیر عنا مُستهُ عقاب کنند

گل مُورّد گشته است چشم من ز سَهَر

ز آتش دلم از گل همی گلاب کنند

ز صبر و خواب چه بهره بود مرا که مرا

به درد و رنج دل و مغز خون و آب کنند

هو مروماہ شبِ ویرنده عزیم خوارب کتند...

من آن غریبم و بیکس که تا به روز سپید
ستارگان ز برای من اضطراب کنند

بنالم ایرا بر من فلک همی کند آنک
به زخمِ زخمه بر ابریشم رباب کنند

ز بس که بر من باران غم زنند ، مرا
سرشک دیده صدفوار دُرّ ناب کنند

هو مروماہ شبِ ویرنده عزیم خوارب کتند...

گر آنچه هست بر این تن ، نهند بر دریا
به رنج دُر به دهان صدف لعاب کنند

یک آفتم را هر روز صد طریق نهند
یک اندهم را هر شب هزار باب کنند

تن مرا ز بلا آتشی برافروزند
دلَم بر آرند از بر ، بر او کباب کنند

هو مروماہ شبِ ویرنده عزیم خورب کنند...

ز درد وصلت یاران من آن کنم به جَزَع
که جان پیران بر فُرقتِ شباب کنند

همی گذارم هر شب چنان کسی کو را
ز بهر روز به شب و عِدۀ عقاب کنند

روان شوند به تک بچگان دیدۀ من
که زیر زانوی من خاک را خُلاب کنند

صفحه اصلی

صفحه اصلی
قصیده ۴:

بجو مروماہ شبِ ویرنده عزیمتِ خواربِ کندر...

بر این حصار ز دیوانگی چنان شده ام
که اختران همه دیوم همی خطاب کنند

چو من به صورتِ دیوان شدم چرا جوشم
چو هر زمانم هم حمله شهاب کنند

اگر بساط زمین مفرشم کنند سزد
چو سایبان من از پرده سحاب کنند

صفحه اصلی

هو مروه ما سب و برنده عزيمت خوارب كنند...

به گِردم اندر چندان حوادث آمد جمع
که از حوادث دیگر مرا حجاب کنند

چرا سؤال کنم خلق را که در هر حال
جواب من همه ناکردن جواب کنند؟

روا بود که ز من دشمنان بیندیشند
حذر ز آتش تر بهر التهاب کنند

هو مروماہ شبِ ویرنده عزیم خواربِ اکندر...

سزای جنگند اینها که آشتی کردند

نگر که اکنون با من همی عتاب کنند

خطا شمارند از چند من خطا نکنم

صواب گیرند از چند ناصواب کنند

چگونه روزی دارم نکو نگر که مرا

همی ز آتش سوزنده آفتاب کنند

هو مروماہ شب و درندہ عزیمت خورب کنند...

سپید مویم بر سر بدیده اند مگر
از آن به دود سیاهش همی خضاب کنند

چگونه باشد حالم چو هست راحت من
بدانچه دوزخیان را بدان عذاب کنند

اگر به دست خسانم ، چه شد نه شیران را
پس از گرفتن ، همخانه با کلاب کنند ؟

قصیده ۴:

هو مروما سب ودرنده عزب خورب کتند...

مرا درنگ نماندست از درنگ بلا

به گُشتنم ز چه معنی چنین شتاب کنند ؟

چو هیچ دعوت من در جهان نمی‌شنوند

امید تا کی دارم که مُستجاب کنند ؟

به کارکرد مرا با زمانه دفترهاست

چه فضلها بُوَدَم گر به حق حساب کنند ...

توضیحات

- مردم : مردمک چشم ، چشم . مجاز جزء و کل است .
- دیرنده : دیرباز . عزم کردن : اراده کردن .
- خزانه اسرار : دل یا مغز در «مردمان» آرایه ایهام است .
- نقاب شرم : (اضافه تشبیهی ، مشبه به مشبه به) .
- نقاب از روی برداشتن : شکفتن ، باز شدن . در «نقاب» جناس تکرار است .
- تَذَرُوْ : قرقاول ، همچهره تذرو : سرخ .
- همگونه : همرنگ .
- غراب : زاغ که سیاه رنگ است . در «رخ ، چشم ، چهره ، گونه» مراعات النظیر است .

توضیحات

- تیغ قضا و تیر عنا (اضافه تشبیهی) ، سرنوشت به تیغ و رنج به تیر مانند شده است .
- هزبر : ۲/۸-۹ . // عنا : ۱/۱۹ .
- مُشته : طعمه پرنده شکاری . در «تیغ و تیر» جناس مطرف و دو بیت آرایه موازنه است .
- مُورّد : سرخ .
- سَهَر : بیداری .
- در «گل و گلاب» جناس ملحق به زاید است . گلاب کردن : اشک فرو ریختن .
- بهره : نصیب .
- مغز کسی را آب کردن : تفکر و تعقل او را زایل کردن . در مصراع دوم آرایه لفّ و نشر وجود دارد .

توضیحات

- اضطراب کردن : چشمک زدن .
- ایرا : (حرف ربط) ، زیرا . // زخم : ۳/۷ .
- زخمه : مضراب . ابریشم : تارهای ساز
- رباب : از سازهای قدیمی که با ناخن یا زخمه می‌نواختند در «زخم و زخمه» جناس زاید است .
- زدن : در اینجا به معنی فرو بارانیدن ، ریختن .
- باران غم : (اضافه تشبیهی) .
- سرشک : قطره اشک ، اشک .
- صدفوار : همانند صدف ، مثل صدف .
- دُرّ : مروارید ، واحد آن دُرّه .
- ناب : در اوستا anap پهلوی nap ، بدون آب ، ناآمیخته ، خالص . از بس که باران غم بر من می‌ریزد ، قطرات اشک دیدگانم را چون صدف به مروارید پاک و غلتان بدل ساخته است .

توضیحات

- لُعاب : آب دهن .
- در «یک ، صد ، هزار» مراعات النَّظیر است .
- بَلَا : آزمون .
- بِر : سینه .

توضیحات

- وَصَلَتْ : پیوستگی ، وصال .
- جَزَع : بی‌صبری کردن .
- فُرْقَت : دوری ، جدایی ، فراق .
- میان «وصلت و فرقت» آرایهٔ طباق است .
- گزاردن : گذراندن .
- ز بهر : برای ، به .
- عِقَاب : شکنجه .
- بتک : به + تک : سریع .
- بچّگان دیده : قطرات اشک .
- خَلَاب : گل .

توضیحات

- جوشیدن : خشمگین شدن .
- شهابُ : شعلهٔ آتش .
- بساط : گستردنی ، فرش .
- بساط زمین و پردهٔ سحاب (اضافهٔ تشبیهی) ، زمین و ابر .
- مَفرش : فرش .
- سحاب : ابر . مرحوم دکتر لسان ، این بیت را کنایه از بلندی زندان دانسته است .

توضیحات

- به گرم اندر : خصیصهٔ سبکی است ، در اطرافم .
- آتش‌تر : آتش سرخ و سوزان .
- التهاب : برافروختن .

توضیحات

- میان «جنگ و آشتی» آرایه طباق است .
- میان خطا و صواب آرایه طباق است .

توضیحات

- خَس : گاه و علف خشک ، مجازاً مردم پست و فرومایه .
- کِلاب : جمع کَلْب ، سگ .

توضیحات

- درنگ : توقّف .
- درنگ بلا : تداوم بلا .
- ز چه معنی : چرا .
- دعوت : طلب .
- مُستجاب : پذیرفته .
- کارکرد : عمل ، مصنوع .

اهداف درس

– تشخیص آرایه های به کار رفته در اشعار مسعود سعد .

– تشخیص وزن اشعار .

– معنی کردن اشعار به زبان فارسی امروزی .

درک اندیشه های مسعود سعد وانعکاس مسائل اجتماعی

وتاریخی در اشعار او .

قصیده ۵: هور منی را فلک بیازارد...

چون منی را فلک بیازارد

خردش بیخرد نینگارد ؟

هر زمانی چو ریگ تشنه ترم

گرچه بر من چو ابر غم بارد

چو بیفسايدم چو مار ، غمی

بر دل من چو مار بگمارد

قصیده ۵: هموفا منی را فلک بیازارد...

به دگر محتیش نسپارد

تا تنم خاک محتى نشود

جان و دل را گلو بیفشارد

اندر آن تنگیم که وحشت او

دیدۀ من به خار میخارد

راضیم گرچه هول دیدارش

قصیده ۵: رهوا منی را فلک بیازارد...

کز نهیبش همی قضا و بلا

بر در او گذشت کم یارد

سقف این سُمج من سیاه شبی است

که دو دیده به دوده انبارد

روز هر کس که روزنش بیند

اختری سخت خُرد پندارد

قصیده ۵: رهوا منی را فلک بیازارد...

گر دو قطره به هم بود باران

جز یکی را به زیر نگذارد

چشم ازو نگسلم که در تنگی

به دلم نیک نسبتی دارد

شعر گویم همی و انده دل

خاطرم جز به شعر نگسارد

قصیده ۵: رهوا منی را فلک بیازارد...

هر چه در باغ طبع من کرد

این جهان را به نظم شاخ زند

گر فراوان ترا بیازارد

از فلک تنگدل مشو مسعود

گر جهان بر سرت فرود آرد

بد میندیش ، سر چو سرو بر آرد

که حق تو تمام بگزارد

حق نخفته است بنگری روزی

توضیحات

- چون منی : انسان بزرگی مثل من .
- انگاشتن : پنداشتن . میان «خرد و بی‌خرد» جناس مذیل است .
- افساییدن : افسون کردن .
- افسون : سحر .
- گماردن : منصوب کردن .

توضیحات

- خاک : ضایع .
- محنت : آزمائش .
- تنگی : تنگنا .
- وحشت : ترس از تنهایی یا چیزی ناگهانی .
- را : علامت اضافه است . جان و دل را گلو : گلوی جان و دل .
- هول : مصدری است به جای اسم فاعل : هائل ، ترس آور .
- دیدار : منظر ، چهره .
- هول دیدار : منظر ترس آور .
- دیده به خار خاریدن : چشم را بی‌نهایت آزار دادن .

توضیحات

- نهیب : بیم .
- قضا و بلا : تقدیر و گرفتاری .
- گذشت : (مصدر مرخم) ، گذر .
- یارستن : توانستن .
- سُمَجْ : ۱/۱۲ .
- انباشتن : پر کردن میان «دیده و دوده» جناس ناقص است .
- رَوزن : دریچه .

توضیحات

- به هم : با هم .
- او : برای غیرذی روح ، به جای آن (روزن) به کار رفته است .
- گُسلیدن : جدا کردن .
- نسبت داشتن : قرابت .
- نیک : (قید) ، کامل . آرایه تشبیه مضمَر دارد .
- گساردن : نوشیدن .

توضیحات

- شاخ زدن : رُستن .
- باغ طبع : اضافه تشبیهی است .
- در این بیت آرایه تجرید است .
- سرو : درختی که به آزادگی مشهور است .
- میان «سر و سرو» جناس زاید است .
- حق : خداوند ، ذات باری تعالی .
- گزاردن : به جای آوردن .
- میان دو «حق» جناس تام است .

اهداف درس

- معنی کردن اشعار به زبان فارسی امروزی .
- تشخیص آرایه های به کار رفته در اشعار .
- تشخیص وزن اشعار .

قصیده ۶: باو خزان روی به بُستان نهاد...

کرد جهان باز دگرگون نهاد

باد خزان روی به بُستان نهاد

سرما از کنج کمین بر گشاد

شاخ خمیده چو کمان بر کشید

هر گل بوینده که از گل بزاد

از چمن و بستان شد ناپدید

قصیده ۶: باو خنزرا روی به بسنا نهاو...

بید به پیشش به سجود او فتاد

شاخک نیلوفر بگشاد چشم

فاخته از لحن فرو ایستاد

قُمری از دستان خاموش گشت

باده فراز آر هم از بامداد

باد شبانگاه وزید ای صنم

قصیده ۶: باو خنزرا روی به بَسَاةِ نَهَاو...

برگِ رَزانِ زرینِ گشته ز باد

جویِ روانِ سیمینِ گشته ز آب

همچو دو رخسارهٔ آن حور زاد

باده فراز آرید ای ساقیان

رحمت بر خسرو محمود باد ...

شعر همی خوانید ای مطربان

توضیحات

- نهاد : سرشت .
- میان «نهاد» در مصراع اول و دوم جناس تام است .
- کمان بر کشیدن : کمان را به حرکت درآوردن و برای تیراندازی آماده کردن .
- کمین بر گشادن : از کمینگاه خارج شدن . بین کمین و کمان جناس شبه اشتقاق (جناس اختلاف در مصوّت بلند) است .
- بوینده : معطر .
- میان «گُل و گِل» جناس ناقص است .

توضیحات

- نیلوفر : نوعی گل پاییزی .
- بید : بید مجنون .
- قُمُری : یا کریم .
- فاخته : کوکو .
- دستان : نغمه .
- لحن : آواز سرود .
- صنم : بُت ، معشوق .
- فراز آوردن : پیش آوردن .
- هم از بامداد : از ابتدای روز .
- میان «باد و باده» جناس زاید ، و میان «شبانگاه و بامداد» آرایهٔ طباق است .

توضیحات

- سیمین گشته : یخ بسته .
- رزان : درختان انگور .
- میان «روان و رزان» سجع متوازی است .
- حورزاد : زادهٔ حوریان بهشتی ، زیبا .
- وجه شبه میان «باده و رخسار» سرخی است .
- خسرو محمود : سیفالدوله محمود ، پادشاه غزنوی .
- رحمت : مهربانی شفقت .

اهداف درس

- تشخیص آرایه های به کار رفته در اشعار مسعود سعد .
- تشخیص وزن اشعار .
- معنی کردن اشعار به زبان فارسی امروزی .
- درک اندیشه های مسعود سعد وانعکاس مسائل اجتماعی
- وتاریخی در اشعار او .

قصیده ۷: چو سوده دوده به روی هوا برافشانند...

چو سوده دوده به روی هوا برافشانند

فروغ آتش روشن ز دود بنشانند

سپهر گردان آن چشمها گشاید باز

که چشمهای جهان را همه بخسبانند

از آن سَبیکه زر کافتاب گویندش

زند ستامی کان را ستارگان خوانند

قصيده ۷: رهو سوره ورو به روی هو را بر افشا ندر...

چنان گمان بُودم کاسیای گردون را
همی به تیزی بر فرق من بگردانند

ز آب دیده گریان چو تیغم آب دهند
از آتش دل سوزان مرا بتفسانند

گرفتم انس به غمها و اندهان گر چند
منازعان چو دل و زندگانی و جانند

صفحه پیکری

صفحه اصلی

قصیده ۷: ره سوره و دوه به روی هوا بر افشا شد...

دمادمند و نیابند بر تنم پیدا

به ریگ تافته بر ، قطره‌های بارانند

بدین فروزان رویان نگه کنم که همی

به نورِ طبعی روی زمین فروزانند

سپهدان برآشفته لشکری گشتند

چنانکه خواهند از هر رهی همی رانند

صفحه قبلی

قصیده ۷: ره سروه وروه به روی هور (برافشاشر...)

گمان مبر که مگر طبعهای مختلفند

گمان مبر که همه طبعها برنجانند

مسافران نواحی هفت گردونند

مؤثران مزاج چهار ارکانند

هلاک و عیش و بد و نیک و شدت و فرجند

غم و سرور و کم و بیش و درد و درمانند

قصیده ۷: ره سوره و دوه به روی هور برافشاشر...

به شکل همجنس از بابها نه همجنسند

به نور همسان و ز فعلها نه همسانند

به هر قدم حَکَمِ روزگار و گردونند

به هر نظر سبب آشکار و پنهانند

همی بلند برآرند و پس فرو فکنند

همی فراوان بدهند و باز بستانند

قصیده ۷: ره سوره و دوه به روی هور (برافشاشر...)

کجا تو انم جستن که تیز پایانند

چه چاره دانم کردن که چیره دستانند

روندگان سپهرند لنگشان خواهم

ز بهر آنکه مرا رهبران زندانند ...

توضیحات

- سوده : (صفت مفعولی) ، ساییده شده .
- دوده : ماده‌یی نرم و سیاه که از دود گیرند .
- فروغ : نور . میان «سوده و دوده» جناس لاحق ، و میان «دوده و دود» جناس زاید است . میان «آتش ، دود و فروغ» مراعات النظیر است .
- سپهر : آسمان .
- چشمها : ستارگان .
- چشمهای جهان ، چشمان مردم جهان .
- سَبیکه : قطعۀ طلا ، شوشۀ زر و نقره .
- ستام : لجام و یراق زین اسب ، لگام که به زر و نقره زینت یافته است .

توضیحات

- آسیای گردون : (اضافه تشبیهی) .
- تیزی : تندى .
- فَرَق : سر .
- آب دادن : عملی که شمشیر سازان و آهنگران برای سخت کردن آهن انجام می‌دهند و شمشیر و آهن گداخته را در آب فرو می‌برند .
- تَفْسَانِيدِن : گرم کردن .
- اندهان : اندوهها (اسم معنی را با «ان» جمع بسته است) .

توضیحات

- دَمَادَم : (قید مرکب زمان) . پشت سر هم .
- به ریگ تافته بر : خصوصیت سبکی است که متممی با دو حرف اضافه آمده است : به ... بر .
- فروزان رویان : ستارگان درخشان .
- طبعی : ذاتی .
- فروزانیدن : افروزانیدن : روشن کردن .
- سپهبد : سردار لشکر .
- برآشفته : بی‌نظم .
- راندن : در اینجا به معنی حمله کردن و نبرد است .

توضیحات

- مسافر : سیّار .
- هفت گردون : هفت آسمان .
- مزاج : سرشت .
- چهار ارکان : چهار حدّ جهان : شمال، جنوب، مشرق و مغرب .
- شدّت : ۱ / ۱۹ .
- فَرَجٌ : گشایش .
- در این بیت آرایهٔ طباق به کار رفته است .

توضیحات

- شَكْل : پیکر .
- جنس : کلی که شامل انواع متعدّد باشد ، مانند حیوان که شامل انسان ، اسب و گربه و ... است .
- باب : قسم .
- فِعْل : کار . در اینجا منظور تأثیر ستارگان است .
- حَكَمٌ : داور . در این بیت آرایهٔ موازنه و طباق به کار رفته است .

توضیحات

- کجا : قید است که انکار را می‌رساند ، کجا توانم ... : نتوانم .
- جُستن : طلب کردن ، یافتن . این کلمه را «جستن» به معنی گریختن ، رهیدن و خلاص شدن هم می‌توان خواند .
- تیزپا : تندرو .
- چیره دست : ماهر .
- روندگان سپهر : روندگان بر سپهر ، سیارات آسمانی ستارگان .
- لنگ : شل

اهداف درس

دانستن معنی واژه های :

– رغم

– تک و پوی

– فوج

– گنبد دوار

– آینه کردار

قصیده ۸: فریاد مرا زین فلک آینه کردار...

فریاد مرا زین فلک آینه کردار

کایینه بخت من ازو دارد زنگار

آسیمه شدم هیچ ندانم چه کنم من

عاجز شدم و کردم بر عجز خود اقرار

گویی که مگر راحت من مهر بُتان است

اهداف درس کاسباب وجودش به جهان نیاید

قصيده ۸: فرياد مران زير فلک آينه آرزو...

از گنبدِ دوّار همی خيره بماندم

بس کس که چنين خيره شد از گنبدِ دوّار

کوهيم که می پاره نگرديم به سختی

باديم که می مانده نگرديم ز رفتار

باديم و نداريم همی چيرگی باد

کوهيم و زر و سيم نداريم چو کهسار

قصیده ۸: فریاد مرزبانان فلک آینه آرزو...

ابریم که باشیم همیشه به تک و پوی
وز بحر بر آریم همی لؤلوی شهوار

یک فوج همی بینم گم کرده ره خویش
و ایام بر ایشان ز جهالت چو شب تار

هنجار همی بینند از شعر من آری
بینند از انجُم به شب تاری هنجار

قصیده ۸: فریاد مرزبانان فلک آینه آرزو...

یک فوج همی بینم در خواب جهالت

بیکار بر خویش و بر دانش بیکار

چون کژدم خفته شده در پیغله مشغول

بینند خیالاتی در بیهده هموار

من چون ز خیالات بری گشته‌ام ، آری

باشد ز خیالات بری مردم هشیار

قصیده ۸: فریاد مرزبانان فلک آینه آرزو...

یک شهر همی بینم بی‌دانش و بی‌عقل
افراخته از کبر سرو ساخته دستار

پس چونکه سرافکنده و رنجور بمانده‌ست
هر شاخ که از میوه و گل گشته گرانبار؟

این شعر من از رَغْمِ عَدُو گفتم ازیرا

تا باد نجنبد نفتد میوه ز اشجار

قصیده ۸: فریاد مرزبانان فلک آینه آرزو...

هیئات ، عدو هست نم شب که شود زو
روی گل و چشم شگفته تازه و بیدار

لیکن چو پدید آید خورشید در آن دم
ناچیز شود آن نم او جمله بیکبار

بدخواه بگرید چو بخندد به معانی
از گریه نوک قلمم دفتر اشعار ...

توضیحات

- آینه کردار : مانند آینه ، ظاهراً یعنی سخت دل .
- فریاد مرا : من فریاد دارم .
- آیینۀ بخت : اضافه تشبیهی است .
- زنگار : ۲ / ۲ .
- در مصراع اول تشبیه مجمل است چون وجه شبه ذکر نشده است .
- آسیمه : پریشان .
- میان «عاجز و عجز» جناس اشتقاق است .
- مگر : شاید .
- مهر : دوستی .
- بُتان : جمع بت ، صنم . ۳
- پدیدار : نمایان

توضیحات

- گنبدِ دَوّار : آسمان .
- خیره : حیران . در این بیت آرایهٔ ردّ الصّدر الی العجز (تصدیر) به کار رفته است .
- پاره : شکافته ، گسیخته .
- مانده : ۲/۱۱ .
- رفتار : در اینجا به معنی وزش ، وزیدن . در بیت آرایهٔ موازنه و تشبیه مضمّر به کار رفته است .
- چیرگی : پیروزی ، ظفر

توضیحات

- تک و پوی : رفت و آمد به تعجیل .
- لَوْلُوْ شِهُوَار : مروارید قیمتی . منظور اشعار نغز است .
- فَوْج : دسته .
- هَنْجَار : راه .
- اَنْجُم : جمع نجم ، ستارگان ، اختران .
- در این بیت صنعت ردّالمّدر الیالعجز به کار رفته است

توضیحات

- بر : نزدیک .
- بِيَغْلُه : ویرانه .
- بیهده : باطل .
- هموار : پیوسته .
- بری : مخفف بَرِي ، بی‌گناه ، مبرّا .
- مردم : انسان

توضیحات

- افراخته : بلند کرده .
- دستار : پارچه‌یی که دور سر پیچند .
- این بیت از امثال سائره است .
- رَغْمٌ : به خاک مالیدن بینی ، برخلاف میل کسی کاری کردن .
- عدو : دشمن .
- در مصراع دوم آرایهٔ ارسال المثل است .

توضیحات

- هَيْهَات : اسم فعل عربی است به معنی دور است . در فارسی در مقام افسوس و حسرت گفته می‌شود. در اینجا به معنی دریغ گفتن و حسرت خوردن است .
- نم شب : شب‌نم .
- شکفه : شکوفه ، غنچه .
- در مصراع دوم آرایهٔ لفّ و نشر مرتب به کار رفته است .
- ناچیز : معدوم ، از بین رفته .
- نم : شب‌نم .
- جمله : همه
- در اینجا مقصود از خورشید طبع و قاد است که چون خورشید می‌درخشد و حسد حاسدان را در پرتو خود ذوب می‌کند . و خورشید به صورت توریّه (ایهام) به کار رفته است که در مفهوم غیر حقیقی است و استعارهٔ مصرحه است .
- بدخواه : دشمن .
- گریه : تراوش قلم .
- گریهٔ نوک قلم : تتابع اضافات است

اهداف درس

- تشخیص آرایه های به کار رفته در اشعار مسعود سعد .
- تشخیص وزن اشعار .
- معنی کردن اشعار به زبان فارسی امروزی .
- درک اندیشه های مسعود سعد وانعکاس مسائل اجتماعی
- وتاریخی در اشعار او .

قصیده ۹: تخم گشت ای عجب مگر سخنم ...

که پراکنده بر زمین فکنم؟

تخم گشت ای عجب مگر سخنم

من از او دانه‌یی همی نچنم

او بروید همی و شاخ زند

که به غایت همی رسد سخنم

از فنای سخن همی ترسم

قصیده ۹: نغم گشت (ی) عجب مگر سخنج ...

عَرَضی گشت همچو سایه تنم

آفتابست همتم گر چند

چون توانم کشید پیرهنم

بار گشتهست پوست بر تن من

صبر تا کی کنم نه برهنم

روزگارم نشاند بر آتش

قصیده ۹: نغم گشت ای عجب مگر سخنج ...

هر زمانی به دست صبر همی

گردن آرزو فرو شکنم

گاه در انجمن چنان باشم

که فرامش شود ز خویشتم

گاه تنها ز خود شوم طیره

گویی اندر میان انجمنم

قصیده ۹: نغم آتش (ی) عجب مگر سخنج ...

من از آن بیم دم همی نزنم

همچو آتشکده شده‌ست دلم

پر ز آتش همی شود دهنم

گه ز تفّ دل اژدها کردار

که من از کبر سرو در چمنم

سر به پیش خسان فرو نارم

قصیده ۹: نغم گشت ای عجب مگر سخنج ...

بندۀ کردگار ذوالمننم

منت هیچکس نخواهم از آنک

دیدگانم ز چشمها بکنم

گر ز خورشید روشنی خواهد

شادمانی بدانچه ممتحنم

ای که بدخواه روزگار منی

من اگر چند مفلسم ، نه منم

تو اگر چه توانگری ، نه تویی

توضیحات

- گشتن : بدل شدن .
- ای عجب : شگفتا .
- مگر قید استفهام به معنی آیا .
- پراکنده : از فارسی میانه Pargantan = پراگندن ، پریشان .
- او : آن ، برای غیر جاندار به کار رفته است .
- شاخ زدن : ۵/۱۳ .
- دانه : ثمر .
- فنا : نابودی .
- غایت : پایان .

توضیحات

- آفتاب : بلند ، رفیع .
- عَرَضٌ : در اصطلاح منطق چیزی که وجودی مستقل ندارد ، مثل سایه و طعم که در بقای خود احتیاج به چیزی دارد .
- گر چند : حرف ربط مرکب : هر چند ، اگر چه .
- بار : وَبَال .
- روزگارم : روزگار + م (مفعولی) ، روزگار مرا .
- بَرَهْمَنٌ : روحانی آیین برهمنی . اشاره به خودسوزی هندوان است . در این بیت آرایه تلمیح است

توضیحات

- دست صبر و گردن آرزو هر دو اضافه استعاری است .
- انجمن : میان جمع .
- تنها : در خلوت .
- طیره شدن : به خشم آمدن .

توضیحات

- آتشکده : جایی که زردشتیان در آن آتش مقدّس را نگهداری کنند .
- دم زدن : نفس کشیدن . در این بیت تشبیه مجمل است .
- تف : ۳/۲ .
- اژدها : ۱/۷ .
- اژدها کردار : مانند اژدها . در این بیت تشبیه مفصّل است .
- خَسْ : ۴/۲۷ .
- سر فرود آوردن : تسلیم شدن .

توضیحات

- منت : احسان ، نیکی .
- ذوالمنن : (مِنَنْ : جمع مَنّت) ، ذوالمنن : صاحب نیکیها .
- دیدگان : چشمان .
- چشم : به معنی حدقه چشم به کار رفته است .
- بدخواه : ۸ / ۱۸ .
- مُمتَحَنٌ : اسم مفعول از باب افتعال ، بدحال ، در بلا افتاده .
- نه تویی : واقعاً خودت نیستی ، این توانگری تو عارضی است .
- نه منم : واقعاً من نیستم ، این مفلسی من ظاهری است .

اهداف درس

- درك مفاهيم ابیات

-تشخیص وزن ابیات

- درك معني لغات :

زانده

بخار حسرت

غمان

زاد سرو

ژاژ

قصیده ۱۰: دلم ز اندرِ بی‌حد همی نیاساید ...

دلم ز اندرِ بی‌حد همی نیاساید

تنم ز رنج فراوان همی بفرساید

بخار حسرت چون بر شود ز دل به سرم

ز دیدگانم باران غم فرود آید

ز بس غمان که بدیدم چنان شدم که مرا

اهداف درس

ازین بس ایچ غمی پیش چن

قصيده ۱۰: ولح زانفزه بي حمد همي نياساير...

دو چشم من رخ من زرد ديد تتوانست
از آن به خون دل آن را همي بياليد

که گر ببيند بدخواه روی من باری
به چشم او رخ من زرد رنگ ننمايد

زمانه بد هر جا که فتنه‌يي باشد
چو نو عروسش در چشم من بيارايد

قصیده ۱۰: ولع زلفِ زهرا بی حمر همی نیاساید...

چو من به مهر دل خویشتن درو بندم

حجاب دور کند فتنه‌یی پدید آید

فغان کنم من ازین همّتی که هر ساعت

ز قدر و رُتبت سر بر ستارگان ساید

زمانه پُر بود از من هر آنچه بود مرا

بجز که محنت کان نزد من همی پاید

قصيده ۱۰: ولح زانزه بي حمد همي نيا ساير...

لقب نهادم ازین روی فضل را محنت

مگر که فضل من از من زمانه بر باید

فلک چو شادی می داد مر مرا بشمرد

کنون که می دهم غم همی نپیماید

چو زاد سرو مرا راست دید در همه کار

چو زاد سروم از آن هر زمان بپیراید

قصيده ۱۰: ولح ز انزه بي حمد همي نيا ساير ...

تنم ز بار بلا زان هميشه ترسان است

که گاهگهی چون عندليب بسرايد

چرا نگرید چشم و چرا ننالد تن

چگونه کم نشود صبر و غم نیفزاید

که دوستدار من از من گرفت بیزاری

بلی و دشمن بر من همی ببخشاید

قصیده ۱۰: ولع ز انزّه بی حمر همی نیاسایر...

اگر بنالم ، گویند نیست حاجتمند

و گر بنالم ، گویند ژاژ میخاید

غمین نباشم از ایرا خدای عزوجل

دری نبندد تا دیگری بنگشاید

توضیحات

- ز انده : از اندوه .
- آساییدن : آرمیدن .
- فرساییدن : فرسودن .
- بخارِ حسرت : آه . (اضافهٔ تشبیهی) .
- بر شدن : به طرف بالا رفتن .
- باران غم : (اضافهٔ تشبیهی) .
- غمان : غمها ، اسم معنی معمولاً به «ها» جمع بسته می‌شود .
- ایچ : هیچ .
- گراییدن : میل کردن ، مجازاً جلوه کردن .
- مرا ... پیش چشم نگراید : در برابر چشم من جلوه‌ی نمی‌کند.

توضیحات

- زرد دید نتوانست : نتوانست زرد ببیند .
- آکاییدن : آلودن .
- به خون دل آکاییدن : به رنگ سرخ درآوردن .
- از آن : از آن جهت .
- بدخواه : ۸/۱۸ .
- باری : قید است ، به معنی اقلأ .
- نمودن : جلوه کردن .
- «ش» ضمیر مفعولی است و مرجع آن «فتنه» است .

توضیحات

- بجز که : قید استثنا ، بجز محنت و رنج ، مگر .
- پاییدن : زیر نظر داشتن .

توضیحات

- لقب نهادن : نامیدن .
- مَر : از ادات تأکید مفعول .
- می‌دهدم : می‌دهد + م (مفعولی) ، می‌دهد به من ، مرا می‌دهد.
- پیمودن: اندازه گرفتن .
- زاد سرو : (موصوف و صفت مقلوب) سرو آزاد .
- از آن : ب ۴ .
- پیراستن : زینت دادن به وسیله کاستن .

توضیحات

- عندلیب : بلبل .
- باربلا : (اضافه تشبیهی) .
- دشمن بر کسی بخشودن : دل دشمن به حال کسی سوختن .

توضیحات

- ژاژ : بوته گیاهی است به رنگ سفید که مزه خاصی ندارد .
- ژاژ خاییدن : بیهوده گفتن .
- ازیرا : زیرا .
- عزوجلّ : جمله فعلی است ، گرامی و بزرگ است .
- در مصراع دوم آرایه ارسال المثل است .

www.salampnu.com

سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

www.salampnu.com